

## تحلیل انتقادی ادعای «نظام اخلاقی تبعیض آمیز آموزه‌های اسلامی به سود مؤمنان»

جواد ایروانی<sup>۱</sup>

### چکیده

آیات و روایاتی که به نکوهش کفار و مخالفان و رفتارهای آنان پرداخته یا تعامل مسلمانان را با آنان بیان کرده است، این ادعا را به میان می‌آورد که اسلام، نظام اخلاقی تبعیض آمیزی را به سود مؤمنان و برضد غیر مسلمانان ارائه نموده و ارزش‌های اخلاقی و انسانی را برای غیر مسلمانان نادیده گرفته است. این تحقیق درصدد پاسخ به این ادعاست. براساس این تحقیق، مبتنی بر آموزه‌های دینی، در رعایت اصول اخلاقی و رفتارها و آداب اجتماعی، تبعیض طبقاتی براساس عقیده وجود ندارد، بلکه موضوع در اینجا، «انسان» است و جز در موارد استثنایی، بین مسلمان و کافر تفاوت و تمایزی قرار داده نشده است. آنچه ادعای مذکور را تقویت کرده است، از یک سو عدم تفکیک بین «جایگاه معنوی» افراد با حوزه «تعاملات اجتماعی» است، و از سوی دیگر آموزه‌هایی که از آن‌ها، جواز «سب»، «بهتان» و «غیبت» مخالفان برداشت شده است. نوشته حاضر این برداشت‌ها را به نقد کشیده و لزوم رعایت ارزش‌های اخلاقی و رفتاری در مواجهه با غیرمسلمانان را اثبات کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** ارزش‌های اخلاقی، تعامل با کفار، ادعای تبعیض طبقاتی، سب و بهتان

مخالف

## طرح بحث

مجموعه‌ای از آیات قرآن و روایات به توصیف، ارزیابی و ارزش‌گذاری باورها و رفتارهای کفار پرداخته است. حال پرسش این است که آیا قرآن کریم و نیز سنت، در مسائل اخلاقی و ارزش‌های انسانی، نظامی تبعیض‌آمیز را به سود مؤمنان و برضد غیر مسلمانان طراحی و ارائه کرده است؟! برخی - همچون «سها» در نقد قرآن - ادعا کرده‌اند قرآن، انسان‌ها را به «دو طبقه عقیدتی» مسلمان و غیرمسلمان (کافر) تقسیم کرده و آیات فراوان مربوط به کفار - که شامل یهودیان و مسیحیان نیز می‌شود - پُر است از تحقیر و توهین کافران و زیر پا نهادن اصول و ارزش‌های اخلاقی برای آنان! و در حالی که مسلمانان از همه حقوق انسانی و مزایا بهره‌مندند، کفار از بیشتر حقوق انسانی محروم‌اند! این تحقیق در پی بررسی این موضوع و پاسخ به پرسش یادشده است.

## پیشینه بحث

در خصوص موضوع «جواز غیبت مخالفان»، مقالاتی منتشر شده است؛ از جمله: صادقی فدکی و احمدپور (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی و نقد دیدگاه‌ها درباره غیبت مخالف» آرای فقیهان را درباره جواز یا حرمت غیبت مسلمان غیر شیعه بررسی کرده‌اند. همچنین محمدیان، فخلعی و علمی سولا (۱۳۹۴) در مقاله «بازخوانی دیدگاه امام خمینی علیه السلام در باب حکم فقهی غیبت مخالفان» به بررسی نظریه امام خمینی علیه السلام در این باره پرداخته‌اند. همچنین در موضوع سب مخالفان، سعادت (۱۳۹۵) در مقاله «تأملی در جواز و عدم جواز سب دشمنان اهل بیت علیهم السلام» با تبیین مفهومی گسترده از سب، از روایات، رجحان آن را نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام برداشت کرده است. رویکرد این نوشتار، پاسخ به شبهه وجود نظام تبعیض‌آمیز اخلاقی در آموزه‌های اسلامی به سود مؤمنان است و با توجه به بررسی‌های انجام شده، تحقیقی که به این مسئله و موضوعات آن با رویکرد این نوشتار پرداخته باشد، مشاهده نگردید.

### اصول اخلاقی در مواجهه با غیر مسلمانان

بررسی مجموعه آیات و روایات نشان می‌دهد که در رعایت اصول اخلاقی و رفتارها و آداب اجتماعی، تبعیض طبقاتی براساس عقیده وجود ندارد، بلکه موضوع در اینجا، «انسان» است و جز در موارد استثنایی، بین مسلمان و کافر تفاوت و تمایزی قرار داده نشده است که البته مشابه همان موارد استثنایی برای فرد مسلمان نیز هست. اکنون نمونه‌هایی از آن را بررسی می‌کنیم؛ انتخاب این نمونه‌ها به دلیل شاخص بودن آن‌ها در موضوع از یک جهت، و چالشی بودن بسیاری از آن‌ها و تمرکز غرض‌ورزان بر آن از سوی دیگر است.

#### امانت‌داری و وفای به عهد

امانت‌داری و وفای به عهد به عنوان عناصر شاخص اخلاقی و رفتاری، حد و مرز اعتقادی ندارد و رعایت آن در مواجهه با همه افراد الزامی است. قرآن کریم در آیاتی به طور مطلق بر این موضوع تأکید کرده است: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون / ۸)؛ و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند. «وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (بقره / ۱۷۷)؛ و چون پیمان بندند وفاداران به پیمان خویش‌اند.

همچنین و در مواجهه با مشرکان تصریح کرده است تا زمانی که آنان به عهد خود وفادارند، مسلمانان نیز باید بر پیمان خود با آنان بمانند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه / ۴)؛ مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بستید، سپس چیزی از شرایط پیمان را نسبت به شما نکاستند و احدی از دشمنان را برضد شما یاری نکردند، پس به پیمان‌شان تا پایان مدتشان وفادار باشید؛ زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

قرآن کریم، طیفی از کافران و سران مستکبران را از این جهت موجودات شریری

معرفی می‌کند که بدیهی‌ترین اصول اخلاقی و انسانی همچون وفای به عهد رازیری می‌نهند و به طور مکرر، بدعهدی و خیانت می‌کنند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (انفال / ۵۵-۵۶)؛ یقیناً بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی‌آورند. همان کسانی که با برخی از آنان [بارها] پیمان بستنی، ولی هر بار پیمانشان را می‌شکنند و از خدا پروا نمی‌کنند.

با این حال، دستور می‌دهد که در صورت بروز علائم عهدشکنی از سوی آنان، و پیش از اقدام به مقابله به مثل، به آنان اطلاع رسانی شود: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال / ۵۸)؛ و اگر از خیانت و پیمان‌شکنی گروهی [که با آنان هم‌پیمانی] بیم داری، پس به آنان خبرده که [پیمان] به صورتی مساوی [و طرفینی] گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.

روایات نیز بر تعمیم اصول یادشده در مواجهه با همه افراد تصریح دارند: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۶۲/۲؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۳۵۰/۶)؛ امام باقر ع فرمود: «خداوند در مورد سه چیز برای هیچ کس رخصتی قرار نداده است: ادای امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد برای نیکوکار و بدکار، و احسان به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا بدکار».

عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي حَفْصٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنَكُمْ وَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع اتَّيَمَّنَنِي عَلَى أَمَانَةٍ لَأَدَّيْتُهَا إِلَيْهِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۳/۵؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۳۵۱/۶)؛ شنیدم امام صادق ع می‌فرمود: «تقوای الهی پیشه کنید و بر شما باد به ادای امانت به کسی که به شما اعتماد کرده است، که اگر [حتی] قاتل علی ع امانتی را به من می‌سپرد، به طور قطع آن را به او برمی‌گردانم».

### پرهیز از بدزبانی (دشنام و ناسزا، تهمت، و ...)

رعایت آداب اجتماعی و از جمله آداب گفتگو و سخن گفتن، پیش از آنکه جنبه دینی داشته باشد، جنبه انسانی دارد و شخصیت‌های والا و کمال یافته، هیچ‌گاه سخنان زشت و ناشایست بر زبان جاری نمی‌کنند. به دیگر سخن، تفاوتی ندارد که طرف مقابل، فردی کافر و فاسد و منحرف باشد یا نه، شخصیت و الای مؤمن اجازه آلوده شدن به ناشایست‌ها را به او نمی‌دهد.

آموزه‌های قرآنی و حدیثی نیز برای تربیت دینی افراد و ساختن جامعه‌ای اخلاق‌مدار، بر پرهیز از هرگونه بدزبانی و زشت‌گویی تأکید دارند؛ قرآن کریم در نهی از دشنام‌گویی به مشرکان و معبودان آنان فرمود: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام/۱۰۸)؛ و [معبودان] کسانی را که جز خدا را می‌پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

به طور طبیعی، دشنام دادن به معبودان مشرکان، آنان را تحریک می‌کند تا به خداوند و دیگر مقدسات مسلمانان دشنام دهند و توهین کنند. حال آیا عبارت «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا» تعلیل حکم یادشده در آیه است؟ یعنی حرمت دشنام دادن تنها بدین علت است که آنان را به مقابله به مثل تحریک نکند و در غیراین صورت، منعی نمی‌یابد؟ توجه به نکته‌ای دقیق، این برداشت را تضعیف می‌کند: حرف «فاء» در لغت عرب برای «ترتیب» یا «تفریع» است؛ در صورت نخست، تنها بر ترتیب بین دو پدیده دلالت دارد؛ مانند: «جاء زید فعمرو»، و در صورت دوم، بر این معنا دلالت دارد که آنچه پس از آن می‌آید، فرع و نتیجه مطلب پیش از آن است؛ مانند: «صَرَبَهُ فَتَأَلَّمَ». در آیه مورد بحث، حرف «فاء» برای تفریع است و نشان می‌دهد که ناسزاگویی مشرکان به خدا، نتیجه ناسزاگویی مسلمانان به بت‌هاست، نه آنکه «علت» حرمت دشنام به بت‌ها را نشان دهد؛ چه، اصولاً «فاء» برای بیان علت نیست! در نتیجه، حرمت ناسزاگویی به مشرکان اطلاق دارد و به طور کلی ممنوعیت می‌یابد حتی اگر زمینه ناسزاگویی طرف مقابل را ایجاد نکند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز زمانی که در ایام جنگ صفین دیدند گروهی از اصحاب آن

حضرت، یاران معاویه را دشنام می دهند، فرمودند: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنْتُكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَضُوبٌ فِي الْقَوْلِ وَ أْبْلَغَ فِي الْعُدْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ صَلَائِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷)؛ من خوش ندارم که شما فحاش باشید! اگر شما [به جای دشنام] اعمال آن‌ها را توصیف کنید و حالات آن‌ها را یادآور شوید، به سخن درست نزدیک‌تر است و برای اتمام حجت بهتر. به جای دشنام دادن به آنان بگویید: پروردگارا! خون‌های ما و آنان را حفظ کن و بین ما و آنان صلح و آشتی برقرار نما و آنان را از گمراهی‌شان هدایت کن تا کسی که فرد ناآگاه است، حق را بشناسد.

این سخن امام علیه السلام منطق روشن و اخلاق مدار اسلام را در مواجهه با همه مخالفان و معاندان و منحرفان آشکار کرده است؛ دشنام و ناسزاگویی، نه شیوه درستی است و نه نتایج مطلوبی دارد. راه تقابل و بصیرت‌افزایی در جامعه، تبیین صحیح انحرافات و کج‌رفتاری‌های منحرفان و دشمنان است.

روایات دیگر نیز به طور مطلق از زشت‌گویی و دشنام‌نهی کرده‌اند:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ قَلِيلِ الْحَيَاءِ، لَا يُبَالِي مَا قَالَا وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/ ۳۲۳)؛ امیرمؤمنان علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به طور قطع خداوند بهشت را بر هر دشنام‌گوی پست و کم‌حیا - که باکی ندارد چه بگوید و چه به او بگویند - حرام کرده است.»

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَوْصِنِي. فَكَانَ فِيْمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ: لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ» (همان، ۲/ ۳۶۰)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی از بنی تميم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و توصیه خواست. در بین توصیه‌های حضرت این بود که: به مردم دشنام ندهید که دشمنی به دست می‌آورد.»

براین اساس، ذکر «مؤمن» در برخی روایات، همچون روایت نبوی: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ

فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» (همان‌جا)؛ «دشنام دادن مؤمن فسق است و قتال با او کفر»، بدین معنا نیست که حرمت دشنام و بد زبانی اختصاص به مسلمان دارد و روایات مطلق نیز باید بر این قید حمل شود! چه، اصولاً بین دو جمله اثباتی که یکی مطلق است و دیگری مقید، تنافی وجود ندارد تا حمل مطلق بر مقید لازم باشد (مظفر، ۱۳۷۰: ۲۴۶/۱)، بلکه به هر دو حکم باید عمل شود؛ حرمت دشنام به همه مردم، و به ویژه به مؤمن.

در روایت دیگری آمده است: مردی غلام خود را سه بار صدا زد، ولی نیافت، مرتبه چهارم به مادرش نسبت بدی داد! امام صادق علیه السلام که صحنه را مشاهده می‌فرمود، دست خود را بلند کرد و بر پیشانی مبارک کوبید و فرمود: «سبحان الله! به مادرش نسبت ناروا می‌دهی؟! من گمان می‌کردم با تقوا هستی!» وی در پاسخ گفت: فدایت شوم، مادرش مشرک است! امام علیه السلام فرمود: «مگر نمی‌دانی که هرامتی از دواجی دارد [و دارای مشروعیت و رسمیت است]؟! از من دور شو!» راوی گوید: پس از آن دیگر ندیدم که امام با آن مرد همراه شود! (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۳۲۴).

در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام به سماعه - که با شتردار خود بدزبانی کرده بود و قسم می‌خورد که به او ظلم کرده و او به سبب این ظلم، بدزبانی نموده است - فرمود: «يَا سَمَاعَةَ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ جَمَالِكَ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَحَاشًا أَوْ صَخَابًا أَوْ لَعَانًا ... إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فَعَالِي وَلَا أَمْرٍ بِهِ شِيعَتِي اسْتَغْفِرُ رَبِّكَ وَلَا تَعُدْ» (همان، ۲/۳۲۶)؛ ای سماعه! این چه اتفاقی بود که بین تو و شتردار افتاد؟! بر حذر باش از اینکه فحاش یا پرخاشگریا بسیار لعن‌کننده باشی! این، رویه من نیست و شیعیان خود را بدان امر نمی‌کنم! از پروردگارت طلب بخشایش نما و دیگر تکرار نکن.

بدین سان، در حرمت بدزبانی به افراد، تفاوتی بین مسلمان و مشرک و ظالم وجود ندارد.

رفتارها و سخنان سخیفی همچون استهزاء و مسخره کردن نیز شیوه برخی از کافران و معاندان به دور از تربیت اسلامی است: «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» (انبیاء / ۳۶)؛ کافران چون تورا ببینند جز

به مسخره‌ات نمی‌گیرند [و می‌گویند: آیا این است آن کسی که معبودان شما را] به موجوداتی بی‌اثرو بی‌اختیار [یاد می‌کند؟ در حالی که خود به ذکر [خدای] رحمان [که توحید و قرآن است] کافرند [و از این کار، باکی ندارند]. [نیز بنگرید به: فرقان/۴۱].

آنچه از قرآن کریم دربارهٔ نوع ابراز بیزاری از دشمنان خدا و مفسدان به دست می‌آید، جواز «لعن محدود» و «نفرین به نابودی» است؛

**مورد اول:** «لعنت کردن» نوعی نفرین و دعا بر ضد فرد است و مفهوم آن، درخواست دوری از رحمت خدا و مطرود شدن از بارگاه الهی است که ذلت و عذاب اخروی را در پی دارد. اما جواز لعن، تنها به ظالمان (بنگرید به: هود/ ۱۸؛ غافر/ ۵۲)، کافران معاند (بنگرید به: بقره/ ۸۹، ۱۵۹، ۱۶۱؛ آل عمران/ ۸۶ و ۸۷)، مفسدان (بنگرید به: رعد/ ۲۵)، پیمان شکنان و تحریف کنندگان کتب آسمانی (بنگرید به: مائده/ ۱۳)، منافقان (بنگرید به: فتح/ ۶) و مانند آن‌ها اختصاص دارد که قرآن و روایات اجازهٔ آن را داده‌اند، و نه عموم افراد خاطی و حتی عموم کافران «مستضعف فکری» که طیف گسترده‌ای را در جهان تشکیل می‌دهند! از این رو، در روایات از «لعن بیجا» و «بسیار لعن کردن» پرهیز داده شده است (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/ ۳۲۶ و ۳۶۰) از جمله: *عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا»* (همان ۲/ ۳۶۰)؛ امام باقر عليه السلام فرمود: «هرگاه لعنت از دهان کسی خارج شود، اگر محل مُجازی را پیدا نکرد به صاحبش برمی‌گردد.» ضمن آنکه جواز لعن، ویژهٔ کفار نیست و مسلمان مفسد یا ظالم را نیز شامل می‌گردد و از این رو، ادعای «تبعیض به لحاظ عقاید» در این خصوص نابخاست!

**مورد دوم** نیز در قالب عبارت‌هایی همچون: *«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ»* (توبه/ ۳۰)؛ «خدا آنان را نابود کند»، *«فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ»* (مدثر/ ۱۹)؛ «پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟» و *«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»* (مسد/ ۱)؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش»، در قرآن آمده است که جواز آن در موارد مشابه برداشت می‌شود.



## تفکیک بین «جایگاه معنوی» با «تعاملات اجتماعی»

نکته دیگری که نباید از آن غفلت شود، تفکیک بین «جایگاه معنوی و عند الله» افراد با حوزه «تعاملات اجتماعی» است. بی‌گمان براساس آیات قرآن، کافران و معاندانی که دعوت پیامبران الهی را تکذیب کردند و در برابر حق و حقیقت و اصلاحات اجتماعی به مخالفت پرداختند، «نزد خداوند» ارزش و جایگاهی ندارند. آیات متعددی در نکوهش کفار، ناظر به همین بُعد است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال / ۵۵)؛ یقیناً بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی‌آورند.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال / ۲۲)؛ قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!

البته حساب «مستضعفان»؛ یعنی کسانی که به هر دلیلی، حق برایشان آشکار نشده و به همین سبب در کفر و گمراهی به سر می‌برند، جداست و به آنان وعده عفو داده شده است: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا \* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا» (نساء / ۹۸-۹۹)؛ مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره‌ای ندارند، و راهی [برای هجرت] نمی‌یابند. پس اینان‌اند که امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره گذشت‌کننده و بسیار آمرزنده است.

اما بی‌ارزش بودن نزد خدا و فقدان جایگاه معنوی، از موضوع تعاملات اجتماعی جداست. نمونه بارز این جدایی را می‌توان در مورد «پدر و مادر مشرک» مشاهده کرد؛ با آنکه آنان به سبب شرک و کفر جایگاهی نزد خدا ندارند، ولی فرزندان حق ندارند به این سبب، به آن‌ها بی‌احترامی کنند: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان / ۱۵)؛ و اگر [آن دو] تلاش کنند که تو [را وادار نمایند] بر [اینکه] چیزی را که هیچ علمی به [خدا بودن و ربوبیت] آن نداری شریک من

قرار دهی، از آنان اطاعت مکن، ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه‌ای پسندیده معاشرت کن. بنابراین، نباید از آیات متعددی که بیانگر جایگاه معنوی کافران نزد خداوند، و در حقیقت نشان‌دهنده ضدا ارزش‌هایی همچون کفر و ظلم و ضلالت است، تبعیض طبقاتی به سبب عقیده را برداشت کرد! بدیهی است آلودگی‌های فکری و اخلاقی، برای بسیاری از افراد جامعه آسیب‌زاست و از این نظر، «حریم نگه داشتن» با کفار در قالب برخی از محدودیت‌ها در تعاملات اجتماعی و نیز ولایت‌ناپذیری و نفی سلطه کفار بر جامعه اسلامی، کاملاً منطقی و هوشمندانه به نظر می‌رسد و اقدامی در جهت صیانت از «حقوق معنوی» مسلمانان و حفظ استقلال و اقتدار جامعه اسلامی است و نه تبعیض ظالمانه! همچنین کفر و فسق و نفاق، در خصوص «مناسک دینی» محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند و برای نمونه، فردی که به حالت کفر و نفاق از دنیا برود، به طور طبیعی از مراسم دینی نماز بر میت و زیارت قبرش برای دعا و آمرزش خواهی توسط مسلمانان محروم می‌گردد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه/۸۴)؛ و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و برگورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست، زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند. چنان‌که برخی از محدودیت‌های اجتماعی (همچون ممنوعیت شرب خمر علنی و ترویج آلودگی‌ها و ناهنجاری‌های جنسی) اختصاص به کافران ساکن در کشور اسلامی ندارد و مسلمانان نیز مشمول چنین احکامی هستند.

### روح عدالت و انصاف در آموزه‌های قرآنی

در کنار آیاتی که به گونه‌ای، از کافران و منحرفان انتقاد می‌کند یا محدودیت‌هایی را در تعامل با آنان بیان می‌دارد، باید به طیف گسترده‌ای از آیات نیز توجه کرد که بر لزوم رعایت «عدالت» و «انصاف» تصریح و تأکید دارند و پایه‌های اساسی نظام اخلاقی و حقوق افراد را بر این دو عنصر بنا نهاده‌اند. برای نمونه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (نحل/۹۰)؛ به راستی خدا به عدالت و احسان فرمان می‌دهد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء / ۵۸)؛ خدا قاطعانه به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (مائده / ۸)؛ ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام‌کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید. عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک‌تر است.

﴿وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ﴾ (آل عمران / ۱۱۵)؛ و هر کار خیری انجام دهند، هرگز درباره آن مورد ناسپاسی قرار نخواهند گرفت.

این آیه در سیاق آیاتی که از برخی کافران اهل کتاب، انتقاد می‌کند، اوج «انصاف» و حق‌مداری در برخورد با آنان را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که نباید نسبت به کارهای نیک کافران، کفران و ناسپاسی صورت گیرد.

### بررسی مواردی از خاستگاه شبهه

آنچه شبهه «نظام تبعیض‌آمیز اخلاقی به سود مؤمنان» را تقویت کرده است، وجود آموزه‌هایی است که برخی از عناصر منفی اخلاقی و رفتاری را نسبت به مخالفان تجویز کرده است و اکنون به اختصار، موارد مهم آن را برمی‌رسیم.

### تجویز «سب» و «بهتان» به مخالفان!

از جمله موارد یادشده، روایتی است که از آن، جواز «سب» و «بهتان» نسبت به اهل بدعت برداشت شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةِ وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِدَلِكِ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْأَخِرَةِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱/۲، ۳۷۵)؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «زمانی که اهل ریب [کسانی که در

دین شک دارند و با القای شبهات یا تظاهر به فسق، دیگران را نیز به شک می‌افکنند (مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۱/ ۷۷-۷۸)، یا کسانی که تردید، آنان را به انحراف و مخالفت با حق کشانده است] و بدعت‌گذاران را پس از من دیدید، بیزاری جستن از آنان را ابراز کنید و ناسزا و سخن گفتن در مذمت آنان و بدگویی از آنان را فراوان انجام دهید و آنان را [با دلیل و منطق] مبهوت سازید تا در فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنان برحذر باشند و از بدعت‌های آنان یاد نگیرند. با این کار، خداوند برای شما حسنات می‌نویسد و درجات آخرت شما را بالا می‌برد.

این روایت، دو نکته قابل تأمل دارد؛ نخست: عبارت «أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ» که دست‌کم در نگاه نخست، دشنام و ناسزاگویی (: سب) آن هم در حد فراوان را تجویز و تأیید کرده است، و دوم: تعبیر «بَاهْتُوهُمْ» که چنین تصور شده که مفهوم آن، جواز بهتان زدن و اتهام‌زنی به اهل بدعت و مانند آن‌هاست!

براین اساس، آیا می‌توان گفت اسلام اجازه ناسزاگویی، دشنام و تهمت زدن به مخالفان خود را داده است؟

در پاسخ، توجه به چند نکته ضروری است:

یک. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، فحش و ناسزاگویی و برزبان راندن سخنان رکیک و به دور از ادب و نزاکت، قبل از هر چیز، به شخصیت گوینده آن ضربه می‌زند و در اصل، دشنام‌گویی و فحاشی از افراد تربیت‌یافته‌ای که شخصیت اخلاقی خود را به کمال رسانده‌اند، متصور نیست! حتی اگر طرف مقابل، ستمگری جبار و فاسدی قهار باشد!

از سوی دیگر، سیره اولیای الهی به روشنی نشان می‌دهد که آنان هیچ‌گاه در مواجهه با ظالمان و منحرفان و بدعت‌گذاران، از سخنان زشت و دشنام استفاده نکردند! بلکه به هدف بصیرت‌زایی و اثبات حقانیت خود، با متانت اخلاقی و رفتاری، به تبیین حالات و رفتارهای آنان پرداختند و تنها در محدوده «لعن و نفرین» از آنان ابراز تبری کردند. قرآن کریم اشاراتی به متانت در گفتار پیامبران الهی در برابر سخنان زننده معاندان دارد، از جمله، در داستان هود علیه السلام فرمود: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا

لَتُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (اعراف / ۶۶-۶۷)؛ اشراف و سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می‌بینیم و تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم! گفت: ای قوم من! در من هیچ سبک مغزی و نادانی نیست، بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.

آیات و روایات پیش گفته نیز هم به طور مطلق و هم در خصوص مواجهه با افراد کافرو فاسد، از زشت‌گویی و دشنام دادن پرهیز داده‌اند.

حال چگونه این روایت، «سب» و دشنام منحرفان را موجب پاداش الهی: «يَكْتُوبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ» می‌داند؟ بدیهی است این تجویز و پاداش، نباید برای ناسزاگویی و دشنام باشد! بلکه مجموعه سه عبارت در روایت را باید با هم در نظر گرفت: «أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلُ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ» و عبارت دوم و سوم را تفسیر و تبیین عبارت نخست برشمرد؛ چه، مقصود از «الْقَوْلُ فِيهِمْ»، سخن گفتن درباره انحراف‌ها، کجی‌ها و افکار باطل بدعت‌گذاران است؛ یعنی توصیف آنان به همان گونه که هستند، و مقصود از «الْوَقِيعَةَ» نیز مذمت و ذکر عیوب (مازندرانی، بی‌تا: ۱۰/۴۳) و انحرافات آنان پشت سرشان (:غیبت) می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۱/۲۴۵) که نتیجه آن، جواز غیبت کردن در این مورد خاص است. هدف نیز در ادامه به روشنی بیان شده است: «كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ». هدف آن است که مردم آنان را بشناسند و در نتیجه، تحت تأثیر آراء و سخنان انحرافی آنان قرار نگیرند و بدعت‌های آنان را نیاموزند. بنابراین، «سَبِّهِمْ» نیز در اینجا - به فرض آنکه راوی حدیث در نقل به معنا، آن را نیفزوده باشد - ناظر به بیان حالات و رفتارهای انحرافی آنان است نه دشنام و ناسزاگویی که در عرف به آن «سب» گفته می‌شود! اینکه واژه‌ای، در عین

۱. «سب» به معنای «شتم» است و هر سخنی که توهین به مخاطب باشد (بنگرید به: خوبی، ۱۳۷۱: ۱/۱)

(۴۴۱) و هرگونه ناسزاگویی حتی در حد «قذف» (:نسبت فحشا به پاک‌دامن) را نیز شامل می‌شود، به

وحدت معنا، دو کاربرد مثبت و منفی داشته باشد، بی سابقه نیست؛ برای مثال، واژه «جدل و مخاصمه» در کاربرد رایج، بار منفی دارد و در آموزه‌های دینی از آن مذمت گردیده و پرهیز داده شده است (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۱۴۴)، در حالی که کاربرد دیگری نیز دارد که فاقد بار منفی بوده، تنها بیانگر نوعی گفتگو و تبادل نظر است: «مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» (ص/۶۹)؛ من از ملا اعلیٰ، [و فرشتگان عالم بالا] هنگامی که [درباره آفرینش انسان] گفتگو و مخاصمه می‌کردند، خبر ندارم.

به گفته برخی از مفسران، گرچه فرشتگان، «جدال و مخاصمه‌ای» [به معنای منفی آن] با پروردگار نداشتند، ولی همین اندازه که به هنگام خطاب خداوند به آن‌ها که «من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین قرار دهم» آن‌ها به گفتگو پرداختند و عرض کردند: «آیا می‌خواهی کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند؟» و در پاسخ آن‌ها فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره/۳۰)، به این گفتگوها «مخاصمه» اطلاق شده است که اطلاقی مجازی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۹/۳۳۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶/۴۰۷ - ۴۰۸). در روایتی نیز آمده است: «أَتَدْرِي فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَىٰ؟... اَخْتَصِمُوا فِي الْكُفَّارَاتِ وَالدَّرَجَاتِ، فَأَمَّا الْكُفَّارَاتُ فِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ، وَنَقْلِ الْأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ، وَانْتِظَارِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، وَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فِإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَإِطْعَامِ الطَّعَامِ، وَ الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامَ» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۷۵۶)؛ آیا می‌دانی فرشتگان عالم بالا در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟!... آن‌ها در مورد کفارات (کارهایی که گناهان را جبران می‌کند) و درجات (آنچه بر درجات انسان می‌افزاید) به گفتگو پرداختند. اما کفارات، وضوی پرآب در سرمای زمستان، و به سوی نماز جماعت گام برداشتن، و انتظار نمازی بعد از نماز دیگر کشیدن است، و اما درجات، بسیار سلام کردن و اطعام نمودن، و نماز در شب به هنگامی که چشم مردم در خواب است، می‌باشد.

→ گونه‌ای که علامه مجلسی گوید: بعید نیست که بیشتر روایات مشتمل بر واژه «سب»، «قذف» را نیز دربرگیرد (مجلسی، ۱۴۰۸: ۵/۱۱).

از این حدیث استفاده می‌شود که منظور از «مخاصمه» در اینجا تنها بحث و گفتگوست، نه جدال و کشمکش (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۹/۳۳۳).

مولی صالح مازندرانی و علامه مجلسی در سخنی مشترک در شرح این قسمت از روایت می‌گویند: «والمراد بسبهم الإتيان بكلام يوجب الاستخفاف بهم» (مازندرانی، بی‌تا: ۱۰/۴۳؛ مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۱/۸۰)؛ مقصود از «سب» آنان، گفتن سخنی است که موجب سبک شمردن آن‌ها باشد.

این توضیح برای آن است که کسی از این واژه، مفهوم دشنام و ناسزا را برداشت نکند، بلکه مقصود آن است که اگر در ضمن افشاگری بدعت‌گذاران و انحرافات آنان، سخنانی گفته شود که موجب خفیف و سبک شدن آنان نزد مردم گردد، مانعی ندارد. آن دو سپس به روایاتی استشهد می‌کنند که غیبت کردن از «متجاهر به فسق» را مجاز دانسته است؛ چرا که او احترامی برای خود باقی نگذاشته است: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۵/۳۵)؛ هرگاه فاسق فسق خود را علنی کرد، احترامی ندارد و غیبت کردن از او ممنوع نیست. همچنین علامه مجلسی به تبع شهید ثانی (۱۴۱۳: ۱۴/۴۳۴)، با اشاره به روایات یادشده، تصریح می‌کند: «مقصود از فرد مستحق استخفاف، فاسق متظاهر به فسق است». او حتی بعید نمی‌داند که مقصود از «مؤمن» در روایاتی که از «سب» مؤمن نهی می‌کنند، کسی باشد که تظاهر به ارتکاب کبائر ندارد و بدعت‌گذار نیز نمی‌باشد (مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۱/۵-۶) که البته مورد دوم، در واقع مصداقی از مورد اول است، آن‌سان که برخی از فقیهان بدان تصریح کرده‌اند (خویی، ۱۳۷۱: ۱/۴۴۳).

آیت‌الله خویی نیز به مناسبتی می‌گوید: «يجوز سب المتجاهر بالفسق بالمعصية التي تجاهر فيها لزوال احترامه بالتظاهر بالمنكرات... وأما المعاصي التي ارتكبها العاصي ولكن لم يتجاهر فيها فلا يجوز السب بها» (همان، ۱/۴۴۲)؛ سب متجاهر به فسق به همان معصیتی که بدان تجاهر کرده جایز است؛ چرا که به سبب تظاهر به منکرات، احترامش از بین رفته است... اما گناهایی که بدان تجاهر نکرده، سب او با آن‌ها جایز نیست.

به هر روی، زشت‌گویی و بدزبانی به حکم عقل قبیح است و آموزه‌های دینی حتی در مواجهه با مشرکان و اهل حرب، آن را تقبیح کرده‌اند. بنابراین، به صرف عبارتی مبهم و دو پهلو در یک روایت، نمی‌توان آن را تجویز نمود!

دو عبارت «باهتوهم» به معنای تهمت زدن و افترا بستن نیست! بلکه از ریشه «بهت» به معنای «مبهوت کردن» است؛ یعنی با اهل بدعت با دلایل محکم و قاطع بحث کنید، به گونه‌ای که از منطق قدرتمند شما، «مبهوت و متحیر» شوند و از پاسخ دادن درمانند. آن سان که پاسخ سریع و نغز ابراهیم علیه السلام به مغالطه سرکرده اهل شرک و کفر، او را مبهوت ساخت: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (بقره/۲۵۸)؛ پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. منابع اصیل لغت، «بهت» را به معنای «تحیر» دانسته‌اند؛ ابن فارس گوید: «الْبُهْتَةُ الْحَيْرَةُ. فَأَمَّا الْبُهْتَانُ فَالْكَذِبُ» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/۳۰۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۸: ۴/۳۵؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۱/۲۴۴).

چنان‌که شارحان حدیث نیز همین مفهوم را برای «باهتوهم» در روایت یادآور شده‌اند؛ فیض کاشانی در توضیح آن می‌گوید: «جادلوهم وأسکتوهم واقطعوا الكلام عليهم» (فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۱/۲۴۵)؛ با آنان مجادله کنید و آنان را ساکت نمایید و سخنشان را ببرید. مولی صالح مازندرانی گوید: «ولعل المراد به إلزامهم بالحجج البالغة لينقطعوا ويبهتوا كما بهت الذي كفر في محاجة إبراهيم عليه السلام (مازندرانی، بی تا: ۱۰/۴۳)؛ شاید مقصود از آن، مواجهه با آنان با دلایلی رسا باشد تا ساکت و مبهوت شوند، مانند کسی که در احتجاج با ابراهیم علیه السلام مبهوت شد. علامه مجلسی نیز مشابه همین سخن را مطرح کرده است (مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۱/۸۱). شهید ثانی تصریح کرده است که در مواجهه با متجاهربه فسق، نباید به سخنان خلاف واقع (همچون دروغ و تهمت) متوسل شد: «يَصْخُّ مَوَاجَهْتَهُ بِمَا تَكُونُ نَسْبَتُهُ إِلَيْهِ حَقًّا لَا بِالْكَذِبِ» (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۹/۱۷۵)؛ مواجهه با او با آنچه نسبت دادنش به وی حقیقت دارد، جایز است نه با دروغ.

استفاده از شیوه‌های غیر اخلاقی همچون افترا و بهتان و دروغ‌گویی و اتهام زنی، کار افراد «بی‌ایمان» است و نه شیوه مؤمنان و صالحان: «إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ



بِآيَاتِ اللَّهِ وَآوَلَيْكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل / ۱۰۵)؛ فقط کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینان‌اند که دروغ‌گوی واقعی‌اند.

### جواز غیبت کردن از کافران!

تنها موردی که ممکن است شائبه تبعیض طبقاتی به سود مؤمنان را در قرآن و روایات ایجاد کند، مسئله غیبت کردن است؛ بی‌گمان سخن گفتن از عیب و نقص، و بدگویی پشت سر مؤمنان از دیدگاه اسلام حرام است. از طرفی، طرح بحث غیبت در متون فقهی به گونه‌ای است که جواز غیبت کردن کفار از مسلم‌ات گرفته شده است. حال پرسش این است که آیا تجویز بدگویی و عیب‌جویی از افراد به صرف دارا بودن عقیده‌ای خاص، نوعی تبعیض غیرانسانی و غیراخلاقی نیست؟! برای مثال، خانواده‌ای مسیحی یا یهودی که در پناه حاکمیت اسلامی در جامعه زندگی می‌کنند و آزارشان به کسی نمی‌رسد، چرا باید آبروی آنان در معرض خطر قرار گیرد و مسلمانان با تجویز شرعی، به افشای اسرار فردی و خانوادگی آنان اقدام کنند و امنیت روانی آنان را به مخاطره افکنند؟! در پاسخ باید گفت: هیچ‌آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که غیبت کردن کافران را تجویز کرده باشد! همچنین روایتی وجود ندارد که این کار را به صراحت مجاز بدانند! بلکه آنچه در روایات آمده، واژه‌های «ناس»، «مسلم» و «مؤمن» است: «الْبَيْتَ الَّذِي يَعْتَابُونَ فِيهِ النَّاسَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۶ / ۳۰۸؛ ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۳ / ۳۵۰)، «وَرَجُلٌ اغْتَابَ النَّاسَ» (نوری، ۱۴۰۸: ۹ / ۱۵۱)، «ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاغْتِيَابِ النَّاسِ» (همان، ۱۲۱ / ۹) «مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۵)، «مَنْ اغْتَابَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ» (همان، ۴ / ۴۱۷) و روشن است که این سه، منافاتی با یکدیگر ندارند تا نیازمند «حمل مطلق بر مقید» باشد! چه، مفاد آن‌ها، تحریم غیبت از همه مردم خواهد بود و ذکر «مسلمان» و «مؤمن» برای تشدید حرمت در مورد آنان یا تحریک حس ایمانی و مذهبی برای بازدارندگی بیشتر و یا به سبب مسلمان و مؤمن بودن مخاطب و افراد مورد تعامل مخاطب بوده است؛ چنان که در برخی روایات، دامنه تحریم غیبت به ظاهر حتی از «مؤمن» هم تنگ‌تر شده است: «مَنْ

اغْتَابَ مُؤْمِنًا غَايِبًا» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵ / ۸)؛ هر کس غیبت مؤمن رزمنده‌ای را بکند. حال آیا می‌توان از این روایت، برداشت کرد که حرمت غیبت مخصوص «مؤمن رزمنده» است و روایات مطلق نیز باید حمل بر آن شود؟!

استنادی که از لابه لای سخنان فقیهان برای جواز غیبت کردن کافر برداشت می‌شود، صدر آیه ۱۲ سوره حجرات است که اهل ایمان را مخاطب ساخته: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، ضمیر خطاب «کم» در ادامه آیه (کاظمی، ۱۳۶۵: ۲ / ۴۱۶): «وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا» و تعبیر «أَخِيهِ» (عاملی، ۱۴۱۸: ۱۲: ۲۱۴): «أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ». چنان که تعبیر «مؤمن» و «اخ» در روایات مربوط نیز آمده است (مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۰ / ۴۳۰)، اما روشن است که چنین استنادهایی نمی‌تواند دلیلی معتبر باشد؛ چه، در آیات دیگر قرآن، با مخاطب قرار دادن «مؤمنان»، احکامی بیان شده است که به طور قطع دست کم بخشی از غیرمسلمانان را نیز دربر می‌گیرد؛ برای نمونه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (نساء / ۲۹)؛ ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد. و خود را نکشید.

حکم حرمت «اکل مال به باطل» (: تملک و تصرف به نا حق در اموال دیگران) مذکور در این آیه، کفار ذمی را نیز - دست کم - شامل است و اختصاص به مسلمانان ندارد! چنان که «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» نیز اگر به معنای «نهی از کشتن یکدیگر» باشد همین گونه است.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انفال / ۲۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، می‌دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید. این آیه نیز مصدر به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است و با ضمیر «کم»، مؤمنان را خطاب کرده: «أَمَانَاتِكُمْ»، در حالی که پیش‌تر گذشت حرمت خیانت در امانت، هیچ مرز اعتقادی ندارد و در مواجهه با کافران و

فاسدان نیز خیانت ممنوع است. ضمن اینکه آیاتی مانند «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه/۱)؛ «وای بر هر عیب جوی بدگوی!» اطلاق دارد و غیبت و عیب جویی را به طور مطلق منع می‌کند.

بنابراین، ممکن است مخاطب تحریم غیبت در آیه، «عموم مکلفان» باشند، آن سان که برخی از فقیهان نیز مطرح کرده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۵: ۷۶/۸).

از طرفی، مسلم نیست که ملاک تحریم غیبت، تنها «احترام» افراد باشد (روحانی، ۱۴۱۲: ۱۴/۳۴۴) تا گفته شود کفار احترامی ندارند! بلکه ممکن است فلسفه یا بخشی از فلسفه تحریم غیبت، حفظ حریم خصوصی انسان‌ها، جلوگیری از ترویج زشتی‌ها و بدی‌ها در جامعه، حرمت کرامت انسانی و شخصیت افراد و در نهایت تقویت هم‌گرایی عمومی در بین آحاد جامعه<sup>۱</sup> باشد که دست کم، کافران ذمی و ساکن در جامعه اسلامی را نیز در برمی‌گیرد و تفکیک بین «مسلمان و کافر» را در این حکم منتفی می‌سازد. از آیاتی مانند «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور/۱۹)؛ «کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت.» می‌توان برداشت کرد که هرگونه ترویج زشتی‌ها با غیبت کردن و علنی کردن کارهای نهانی افراد در «جامعه اسلامی» نامطلوب است، حتی اگر مربوط به افراد غیرمسلمان باشد.

آنچه در این باره استوارتر به نظر می‌رسد، نه تفکیک بین «مسلمان و کافر» یا «مؤمن و غیر مؤمن»، بلکه تفکیک بین «متجاهر به فسق و گناه» با «مستتر به آن»، و نیز تفکیک بین «دشمنان و معاندان با غیر آنان» است؛ توضیح اینکه آنچه در روایات پیرامون موارد جواز غیبت بدان تصریح شده است، «متجاهر به فسق» و کسی است که خود با علنی کردن گناه و زشتی و بدی، احترامی برای خود باقی نگذاشته است: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِشْقِهِ فَلَا

۱. علامه مجلسی به «اجتماع نفوس» و «تعاون و همیاری بین ابنای نوع انسانی» در حکمت تحریم غیبت اشاره کرده است (بنگرید به: مجلسی، ۱۴۰۸: ۱۰/۴۰۹).

حُرْمَةٌ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۵ / ۳۵)؛ هرگاه فاسق فسق خود را علنی کرد، احترامی ندارد و غیبت کردن از او ممنوع نیست.

«مَنْ أَلْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ» (همان، ۸۵ / ۳۶)؛ کسی که لباس حیا را بیندازد، غیبتی ندارد.

از سوی دیگر، آن دسته از کفاری که با عناد و دشمنی، و استکبار و تجاوز، به جنگ نظامی و اقتصادی و فرهنگی با مسلمانان روی آوردند و در مسیر ظلم و الحاد، از هیچ تلاشی برای تضعیف و نابود کردن اسلام و جامعه و حکومت اسلامی فروگذار نکردند، مستحق لعن و نفرین اند و طبعاً به طریق اولی سزاوار غیبت. پیش‌تر به تفصیل گذشت که آموزه‌های قرآنی، حساب «دشمنان» را از بین کفار جدا کرده و عامل اصلی در محدودیت تعامل مسلمانان با کفار، همین عنصر نهفته است و نه صرف «کفر عقیدتی». افزون بر این‌ها، حوزه معرفتی را باید از حوزه رفتاری جدا کرد؛ بخش مهم آیات نکوهش‌کننده از کفار، ناظر به رد عقاید و تبیین جایگاه معنوی آنان نزد خداوند است و پیش از این بیان گردید که مبعوض و معاقب بودن فرد نزد خداوند، ملازمه‌ای با تعامل اجتماعی افراد با او ندارد.

این احتمال وجود دارد که مقصود از «کافر»ی که از متون فقهی، جواز غیبت کردن وی برمی‌آید، دشمنان و معاندان و مستکبران و نیز متجاهران به فسق و فساد آنان باشد و نه صرف «کفر عقیدتی». شاهد این سخن نیز استفتائاتی از برخی فقیهان معاصر است؛ یکی از فقیهان در پاسخ به این پرسش که «آیا کفاری که در سرزمین مسلمانان زندگی می‌کنند کافر حربی هستند و آبرو و اموالشان حرمتی ندارد؟» گفته‌اند: اگر قصد سوئی به عقاید مسلمانان و آبرو و اموال آنان ندارند و در صدد تجاوز به اسلام و احکام اسلامی نیستند، حکم کافر حربی بر آنان جاری نمی‌شود (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۸۳)، چنان‌که در مورد مخالفان نیز، «مستضعفان» آنان (که عنادی نداشته و به دلایلی، حق بر آنان مکشوف نشده است)، احتیاط، در ترک غیبت کردن از آنان دانسته شده است (تبریزی، ۱۴۱۶: ۹ / ۲۰۲) و تردیدی نیست که طیف وسیعی از کفار در سرتاسر جهان، «مستضعف» اند.

### جواز غیبت مخالف!

از جمله مباحث اختلافی، مسئله جواز غیبت مخالف (مسلمان غیرشیعه) است. در حالی که جمعی از فقیهان، غیبت مخالف را جایز می‌دانند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۸ / ۱۴۸؛ انصاری، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۱۹؛ امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱ / ص ۲۴۹؛ خویی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۰۳)، شماری به حرمت آن باور دارند (اردبیلی، ۱۴۰۵: ۷۸ / ۸؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۸۳؛ خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۷۸). محقق سبزواری نیز نظر اخیر را به «بعض المتأخرین» نسبت داده است (سبزواری، ۱۴۲۳: ۱ / ۴۳۶).

مهم‌ترین دلایل جواز عبارت‌اند از:

یک. جواز غیبت کافر پس از اثبات کفر مخالف (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۸ / ۱۴۸).

دو. تعلق حکم حرمت غیبت در آیه و روایات مربوط، به «مؤمن» و «اخ»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات / ۱۲)؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات / ۱۰)؛ «الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲ / ۳۵۸) و مخالف، اگرچه «مسلمان» است، «مؤمن» نیست (انصاری، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۱۹؛ امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱ / ۲۵۰).

سه. متجاهر به فسق بودن مخالف (خویی، ۱۳۷۱: ۱ / ۵۰۵).

چهار. جواز لعن و بدگویی مخالفان و وجوب برائت از آنان در ادعیه و زیارات، و روایاتی که ناصبی را بدتر از یهود و نصارا و پلیدتر از کلب معرفی کرده است (همان، ۱ / ۵۰۴).

دلایل یادشده برای اثبات مدعا نارسا است؛

دلیل اول: ادعای «کفر در برابر اسلام» برای دیگر فرق اسلامی ادعایی بدون دلیل و بلکه مخالف آیات و روایات است (بنگرید به: امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱ / ۲۴۹؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۱۴ / ۳۴۶). روایات موهم «کفر» دیگر فرق اسلامی، ناظر به مراتب نازل ضلالت و کفر (درباره مراتب کفر، بنگرید به: کلینی، ۱۳۶۷: ۲ / ۳۸۹-۳۹۰)، و کاربرد کفر در مفاهیمی همچون: «تَرَكُ مَا أَمَرَ اللَّهُ» (حرعاملی، ۱۴۰۳: ۱۸: ۵۵۷) است و روایات ناظر به «کفر

صریح» در مورد «گروه‌هایی خاص»؛ یعنی: «مجسمه و مشبّه» (همان، ۱۸/۵۶۲)، «غلات» (طوسی، ۱۴۱۴: ۶۵۰)، «اهل جحود و عناد» (حرعاملی، ۱۴۰۳: ۱۸/۵۵۸-۵۵۹) و «دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام» (نواصب) (طوسی، بی تا: ۳/۱۸۴) می‌باشد، در حالی که عموم امت اسلامی و جامعه اهل سنت، از این گونه عقاید کفرآمیز مبرا هستند و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در دل دارند و عالمان برجسته آنان پیوسته بر این حقیقت تصریح و تأکید داشته‌اند (ابن حنبل، بی تا: ۱/۸۴ و ۹۵؛ زمخشری، بی تا: ۴/۲۲۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۷/۵۹۵؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶/۲۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵/۱۷۴). بنابراین، این دسته از روایات به هیچ وجه در مقام تکفیر دیگر فرق اسلامی نیست! در روایت مفصلی که مرحوم کلینی آن را گزارش کرده است، تکفیر افرادی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند و اهل نماز و روزه و حج هستند اما شیعه نیستند، «طرز فکر خوارج» دانسته شده و به شدت مردود اعلام گردیده است (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۴۰۱-۴۰۲).

دلیل دوم، ناشی از خلط اصطلاح قرآنی و حدیثی «مؤمن» است. در جای خود ثابت شده است که مفهوم لغوی، اصطلاح قرآنی، کاربرد حدیثی و اصطلاح فقهی بسیاری از واژه‌ها، تفاوت‌هایی با هم دارند که بی توجهی به آن در تفسیر و حدیث و فقه، به خطاهایی در برداشت و استنباط احکام انجامیده است. «زکات»، «صدقه» و «قرض» نمونه‌هایی از این دست می‌باشد (ایروانی، ۱۳۹۴: ۱۷-۴۷). «ایمان» نیز در غالب آیات قرآن و به ویژه در آیات فقهی، به معنای «اسلام» است و «اخوت دینی» نیز «همه مسلمانان» را در برمی‌گیرد. اصولاً زمانی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» و آیه «اخوت ایمانی» نازل گردید، خبری از «فرقه‌های اسلامی» نبود تا بتوان مخاطب آیه را به گروه خاصی اختصاص داد! بلکه «عموم مسلمانان» به عنوان «جامعه ایمانی» مخاطب بودند؛ جامعه‌ای که براساس آیات همین سوره، حتی ممکن بود با یکدیگر به خصومت و «قتال» نیز پردازند، ولی «مؤمن» بودن آنان منتفی نمی‌شد: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي» (حجرات / ۹)؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو

گروه بردیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می‌کند، بجنگید.

گواه روشن این مدعا، روایاتی است که حرمت غیبت کردن از «مسلمان» به عنوان «برادر دینی» در آن‌ها مطرح شده است: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ... وَلَا يَغْتَابُهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۱۶۶)، «الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ...» (همان، ۲/۳۵۷)، «يَا أَبَا ذَرٍّ سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ... وَأَكْلٌ لِحَمِيهِ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْغَيْبَةُ قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۳۷). بدیهی است نمی‌توان گفت مطلقاً (مسلمان) حمل بر مقید (مؤمن به معنای شیعه) می‌شود؛ چه، در اینجا اصولاً «تنافی» وجود ندارد تا نیاز به تصرف در مطلق و حمل آن بر مقید شود! (مظفر، ۱۳۷۰: ۲۴۶/۱)، ضمن آنکه مقصود از «مؤمن» در روایات بحث نیز همان «مسلمان» می‌باشد نه مفهومی محدودتر از آن.

دلیل سوم نیز نارساست؛ چه، از یکسو متجاهر به فسق، کسی را که نمی‌داند عمل او فسق است، شامل نمی‌شود، و از سوی دیگر، جواز غیبت متجاهر، به همان مورد فسق او اختصاص دارد نه به طور مطلق (روحانی، ۱۴۱۲: ۱۴/۳۴۵).

دلیل چهارم، اخص از مدعاست؛ چه، مقصود از «ناصبی»، «دشمن اهل بیت (علیهم‌السلام)» است (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۲۳؛ ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۳/۴۰۸؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۷/۳۰۴؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۶/۶۵) و محکوم به کفر، و طبعاً لعن و غیبت او نیز مجاز می‌باشد. در حالی که قاطبه اهل سنت و شیعیان غیر اثناعشری - که از آنان به «مخالف» یاد می‌شود - ناصبی نیستند! افراد و گروه‌هایی که در سده‌های نخست، بر روی اهل بیت (علیهم‌السلام) شمشیر کشیدند و با انواع اقدامات خصمانه همچون قتل و حبس و اسارت و سخت‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی، به بهترین بندگان خدا ظلم کردند، سزاوار لعن و نفرین ابدی‌اند و به مراتب بدتر از کفار و مشرکان بودند، حتی اگر چه به ظاهر دم از مسلمانی می‌زدند: «قال النبي ﷺ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ: النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۳/۴۰۸)؛ دو صنف از امت من نصیبی از اسلام ندارند: کسی که با اهل بیت من سر جنگ داشته باشد، و غلوکننده در دین که خارج از

آن است.

### نتیجه

در عرصه اصول اخلاقی و رفتارها و آداب اجتماعی، تبعیض طبقاتی براساس عقیده وجود ندارد، بلکه موضوع در اینجا، «انسان» است و جز در موارد استثنایی، بین مسلمان و کافر تفاوت و تمایزی قرار داده نشده است. آموزه‌های دینی در مواردی همچون امانت داری و وفای به عهد به عنوان عناصر شاخص اخلاقی و رفتاری، به تصریح، و در بسیاری از موارد به اطلاق، بر این امر دلالت دارند.

آموزه‌های قرآنی و حدیثی برای تربیت دینی افراد و ساختن جامعه‌ای اخلاق مدار، بر پرهیز از هرگونه بدزبانی و زشت‌گویی تأکید دارند، از این رو، سب و زشت‌گویی، و نیز افترا و بهتان، نسبت به مخالفان و غیرمسلمانان نیز ممنوعیت دارد. آنچه از قرآن کریم درباره نوع ابراز بیزاری از دشمنان خدا و مفسدان به دست می‌آید، تنها جواز «لعن محدود» و «نفرتین به نابودی» است.

با توجه به اینکه زشت‌گویی و بددهانی با شخصیت والای اخلاقی مؤمن سازگار نیست و نیز به دلیل اطلاق ادله نهی از سب و دشنام، برخی از روایاتی که بر جواز آن نسبت به مخالفان دیده می‌شود باید توجیه و بر مفهومی صحیح حمل گردد؛ چنان که در موضوع «غیبت کردن» و موارد جواز آن نیز، ملاک و معیار، نه تفکیک بین «مسلمان و کافر» یا «مؤمن و غیرمؤمن» بودن، بلکه تفکیک بین «متجاهربه فسق و گناه» با «مستتر به آن»، و نیز تفکیک بین «دشمنان و معاندان با غیرانان» است و از سوی دیگر، دلیل معتبری بر جواز غیبت مخالفان و فرق اسلامی غیرشیعه نیز وجود ندارد که اطلاق حرمت آن را تقیید نماید.

عدم تفکیک بین «جایگاه معنوی» افراد با حوزه «تعاملات اجتماعی»، از جمله خاستگاه‌های شبهه تبعیض طبقاتی اخلاقی در اسلام است، در حالی که بی‌ارزش بودن نزد خدا و فقدان جایگاه معنوی، از موضوع تعاملات اجتماعی جداست. بنابراین، نباید از



آیات متعددی که بیانگر جایگاه معنوی کافران نزد خداوند، و در حقیقت نشان‌دهنده ضدا ارزش‌هایی همچون کفر و ظلم و ضلالت است، تبعیض طبقاتی به سبب عقیده را برداشت کرد.

## منابع

۱. قرآن کریم (با استفاده از ترجمه حسین انصاریان).
۲. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عطیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، *کتاب من لایحضره الفقیه*، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند احمد*، دارصادر، بیروت، بی‌تا.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبد السلام محمد هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن قدامه، عبد الله، *المغنی*، دارالکتب العربی، بیروت، بی‌تا.
۷. اردبیلی، احمد، *مجمع الفائده والبرهان*، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۵ق.
۸. امام خمینی، سیدروح الله (رهبرانقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران)، *المکاسب المحرمه*، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۸ش.
۹. انصاری، مرتضی، *المکاسب*، انتشارات دهقانی (اسماعیلیان)، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.
۱۰. ایروانی، جواد، *زکات باطنی*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ سوم، ۱۳۹۴ش.
۱۱. بحرانی، یوسف، *الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تحقیق سید جلال الدین حسینی، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.
۱۳. تبریزی، میرزا جواد، *صراط النجاه*، دفتر نشر برگزیده، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، *تاج اللغة وصحاح العربیه*، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۶. خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری)، *اجوبه الاستفتاءات*، الهدی، تهران، ۱۴۱۸ق.

۱۷. خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، وجدانی، قم، چاپ سوم، ۱۳۷۱ ش.
۱۸. روحانی، سید صادق، *فقه الصادق علیہ السلام*، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۲ ق.
۱۹. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، منشورات البلاغه، بی تا.
۲۰. سبزواری، محمد باقر، *کفایة الاحکام*، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۳ ق.
۲۱. سعادت، حمید، «تأملی در جواز و عدم جواز سب دشمنان اهل بیت علیہم السلام»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی امامت پژوهی*، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ ش.
۲۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، ترجمه و شرح سید علی نقی فیض الاسلام.
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضۃ البهیة*، انتشارات داودی، قم، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الافهام*، مؤسسة المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. صادقی فدکی، سید جعفر، و علی اکبر احمد پور، «بررسی و نقد دیدگاه‌ها درباره غیبت مخالف»، *فصلنامه فقه*، شماره ۸۵، پاییز ۱۳۹۴ ش.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار*، دارالکتب الاسلامیه، قم، بی تا.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ ق.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الاحکام*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ ق.
۳۱. عاملی، سید محمد جواد، *مفتاح الکرامه*، تحقیق علی اصغر مروارید، دار التراث، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۳۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *الوافی*، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیہ السلام، اصفهان، ۱۴۰۹ ق.
۳۵. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۳۶. کاظمی، جواد، *مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام*، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۳۸. گلپایگانی، سیدمحمدرضا، *ارشاد السائل*، دارالصفوه، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۳۹. مازندرانی، محمد صالح، *شرح أصول الكافی*، بی‌جا، بی‌تا.
۴۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۸ ق.
۴۱. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۴۲. محمدیان، علی، محمدتقی فخلعی و محمدرضا علمی سولا، «بازخوانی دیدگاه امام خمینی علیه السلام در باب حکم فقهی غیبت مخالفان»، *جستارهای فقهی و اصولی*، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴ ش.
۴۳. مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۳ ش.
۴۵. نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق عباس قوچانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۴۶. نوری، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.